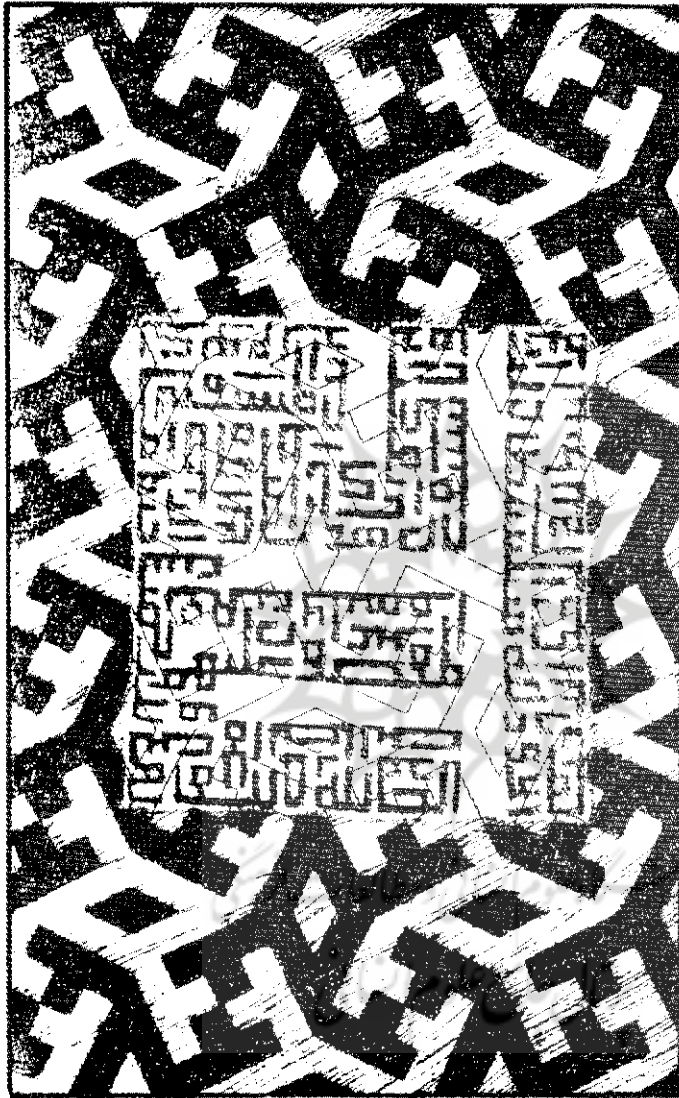


نکاتی چند در تفسیر سوره حمد

قسمت سوم



سید محمد باقر
موسوی همدانی

نماز گزار با در نظر گرفتن معارفی که از اول سوره تا اینجا به ذهنش خطور داده در می یابد که اینک در مقابل کسی ایستاده که به حکم کلمه جامع «الله» دارای تمامی کمالات، آنهم در حدّ بی نهایت آن است، و به حکم کلمه «رحمان» تمامی نعمتهای این عالم را در اختیار انسان قرار داده؛ چه نعمتهای درون وجود و چه نعمتهای موجود در آسمان و زمین؛ و به حکم کلمه «وحیم» دارای نعمتهایی است بی نهایت که عالم ماده گنجایش بیش از قطره ای از آن را نداشته و به حکم «رب العالمین» مالک و مدبّر او و همه عوالم است، لاجرم متوجه می شود که غیر از این معبود، هیچ موجود دیگری شایستگی پرستش ندارد و به عبارت دیگر، وقتی نماز گزار خود را در برابر چنین معبودی می بیند احساس می کند که بزرگتر و شریفتر از آن است که با داشتن چنین معبودی دل به غیر او بدهد

«ایاک نعبد». ماده عبد (عین - با - دال) در لغت به چند معنا آمده؛ از قبیل: بردگی، فرمانبری و احساس ذلت فرد در مقابل کسی که به وی احسان کرده است، و در اصطلاح شرع نیز به همه آن معانی آمده، ولی حدّ اعلائی هم برای آن در نظر گرفته شده و آن عبارت است از شیفتگی و نهایت محبت و دلدادگی به طوری که عابد خود را فانی در معبود ببیند. و بنابر این اصطلاح، عبادت خدای تعالی و پرستش او به این است که آدمی اولاً خدای تعالی را بشناسد و دریابد که ساحت مقدسش خزانه کمالات و جمالها است و هر کمال و جمالی که در این عالم به چشم می خورد جلوه ای از او و قطره ای از اقیانوس جمال اوست، و ثانیاً این معرفت آن چنان برایش یقینی و ملموس شود که هنگام نماز مجذوب خدای تعالی شود؛ آن چنان که دیگر خود را نبیند.



دوست بدارد. چنین کسی مشرک است نه مسلمان. موحد کسی است که همه اسباب ظاهری جهان را وسیله ای برای رسیدن به هدف و غرض اصلیش بداند که همانا خدا و خوشنودی اوست و معنای توحید جز این نیست.

و اگر بررسی از چه راه می توان دوستی خدای تعالی را در دل راه داد، در پاسخ روایتی نقل می کنم. ورام بن ابی فراس - رحمه الله علیه - در کتاب معروفش مجموعه نقل می کند که زمانی خدای تعالی به موسی بن عمران - علی نبینا و آله و علیه السلام - فرمود: بکوش تا مرا محبوب دل بندگانم کنی. موسی علیه السلام پرسید از چه راهی می توانم به این غرض برسم؟ فرمود: نعمتهای مرا به یادشان آور.

آری این معنا جبلی و فطری بشر است که هم خود را دوست می دارد و هم کسی را که منافعش به دست اوست. اما نگارنده این طریق را دنبال نمی کنم؛ زیرا خوانندگان بهتر از من به نعمتهای الهی آشنا هستند؛ لذا من در این نوشته منافی را که در یکتاپرستی و عشق به خدای تعالی نهفته است برمی شمارم و از خدای تعالی که مالک دلهاست و زمام دلها به دست اوست می خواهم که برکتی در نوشته های حقیر بگذارد تا خواننده بر اثر آگاهی به منافی که در یکتاپرستی است دوستدار خدای تعالی شود و به حداقل عبادتش اکتفا نکند.

آری آنچه از نظر فقه اسلام بر هر مسلمان مکلف واجب است انجام نمازهای واجب با همه اجزا و شرائط است؛ به طوری که اگر مثلاً یک بار نماز صبح را بخوانی دیگر جایز نیست بار دیگر آن را تکرار کنی مگر آنکه بار اول را فرادی خوانده باشی و بخواهی ثواب جماعت را هم درک کنی. این آن نماز حداقلی است که خدای تعالی به آن اکتفا کرده و همین خود سبب حسن عاقبت آدمی می شود. در روایتی آمده است که شخصی نزد رسول خدا (ص) از کسی شکایت کرد که شراب می خورد. حضرت از او پرسید، آن شخص نماز هم می خواند یا نه؟ عرضه داشت: آری نمازش تعطیل نمی شود. رسول خدا (ص) او را دلداری داد و فرمود: ناراحت نباش؛ نمازش او را سرانجام اصلاح می کند.

بحث ما به مناسبت ایام نعبد و انحصار پرستش در خدا پیرامون حقیقت بندگی و واقعیت توحید است که گفتیم عبارت است از یکی کردن، یعنی یکی کردن هدف زندگی؛ به طوری که اهداف دیگر زندگی همه وسائلی شوند برای این یگانه هدف اصلی و اساسی؛ و آن چیزی جز علاقه و محبت به خدای تعالی نیست و این وقتی دست می دهد که آدمی از یک سو نعمتهای پروردگار را و از سوی دیگر منافی را که در توحید نهفته است در نظر بگیرد. نیک تا آنجا که بحث خسته کننده نشود آن منافع را بر می شماریم:

فوائد یکتاپرستی

۱- اولین فائده یکتاپرستی و توحید-به آن معنایی که گفتیم یعنی یکی کردن همه اهداف زندگی- این است که بنده خدا دل را تنها به کسی داده که تنها به او وابسته است و شیفته و دلباخته کسی شده است که بر حسب تکوین نیز تنها شیفته اوست؛ به این معنا که اگر آن جاذبه دل را به سوی خود نکشد هیچ چیز دیگر جای آن را نمی گیرد. پس موحد بدون آنکه مانند بیگانگان از خدای تعالی عمر خود را در دل بستن به چیزی و سپس دل

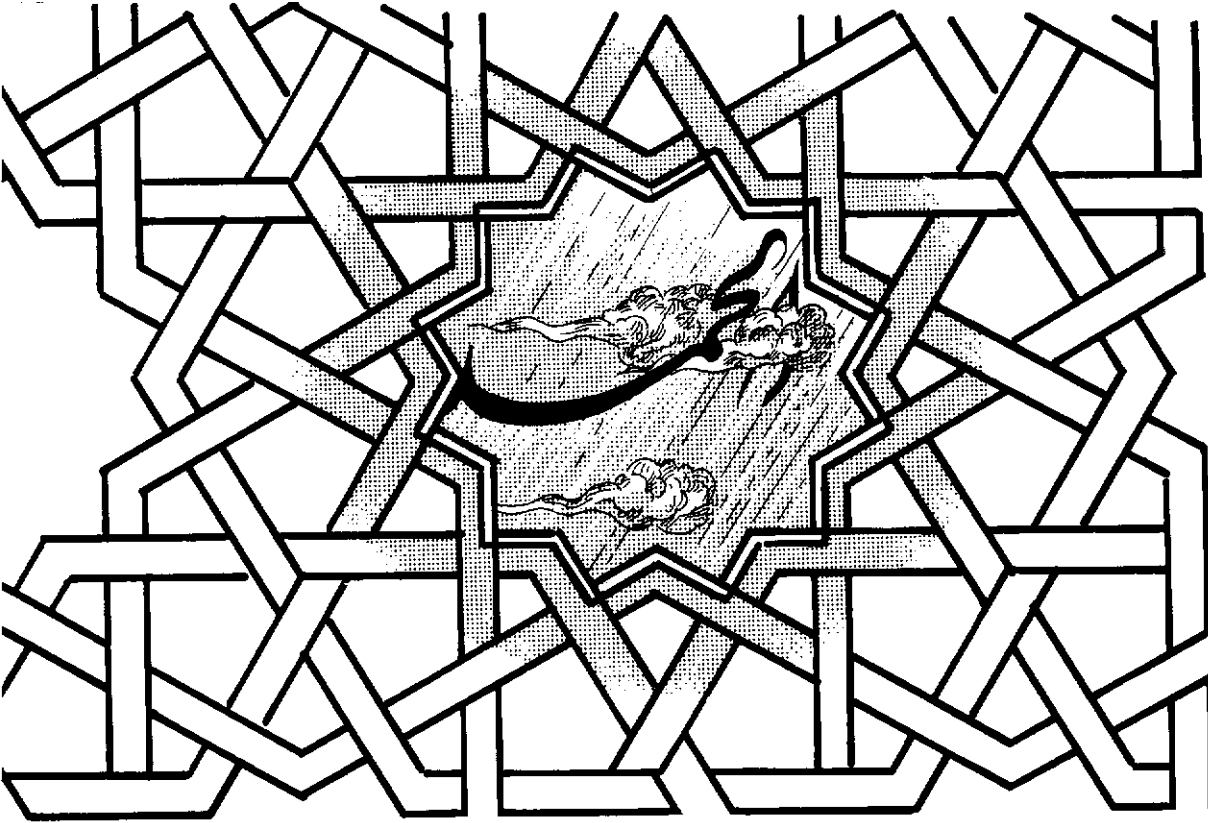
و مجذوب کمال و جمال غیر او شود. از این رو به همین دریافته خود اقرار می کند و می گوید: ایاک نعبد، پروردگارا تنها تو را می پرستیم. همچنان که کاملترین بندگانش و راهبر سایر بندگانش امیرالمؤمنین در مناجات خود به این حقیقت تصریح نموده عرضه می دارد: «کفی بی فخرأ ان اکون لک عبداً و کفی بی عزاً ان تکون لی رباً» بارالها این افتخار مرا بس که بنده و پرستنده توام و این عزت مرا بس که پروردگارم تویی.

و اگر اشاره به این حقیقت نبود جا داشت که نمازگزار بگوید: «اعبدک یارب» پروردگارا می پرستمت. پس اینکه پرستش را منحصرأ برای پروردگار قرار داد برای این است که برساند چیز دیگری نیست که شایسته آن باشد که آدمی یعنی این موجود گرانمایه مجذوب او شود.

حاصل کلام این شد که پرستش در حقیقت نوعی دلباختگی و مرعوبیت و مجذوب شدن است. شاهد این معنا روایتی است از رسول گرامی اسلام که فرمود: «من أصغی الی ناطق فقد عبده، فان کان الناطق عن الله فقد عبدالله و ان کان الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس» هر کس به سخنان گوینده ای دل بدهد او را پرستیده است، پس اگر آن گوینده از خدا بگوید شنونده خدا را پرستیده است.

و نیز شاهد دیگر براینکه مغز و حقیقت عبادت دوست داشتن خدای تعالی است این حدیث است که مردی نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شرفیاب شد و عرضه داشت: یا رسول الله قیامت چه وقت بیا می شود؟ پیامبر فرمود: برای روز قیامت چه توشه ای آماده کرده ای؟ عرضه داشت نماز و روزه بسیار ندارم تنها چیزی که در خود سراغ دارم و به آن امید بسته ام این است که خدا و رسولش را دوست می دارم. حضرت فرمود: هر کس در آن روز با کسی محشور می شود که در دنیا او را دوست می داشته. راوی حدیث اضافه کرده است که مسلمانان از شنیدن این مژده آن چنان خرسند شدند که بعد از نعمت اسلام برای هیچ نعمتی آن چنان خوشحال نشده بودند.

پس می توان گفت: تنها راه نجات از آفات دنیا و آخرت و بهره مندی از لذات جسمی و روحی داشتن ولایت و محبت به خدای تعالی و اولیای اوست، در روایتی دیگر نیز به این معنی تصریح شده، امام باقر(ع) فرمود: اسلام بر پنج پایه بنا شده است؛ بر نماز و روزه و زکات و حج و ولایت. ناقل حدیث می گوید پرسیدم از این پنج حکم کدام یک مهم تر است؟ فرمودند: ولایت؛ زیرا ولایت کلید آن چهار دیگر است. روایات بسیار دیگری هست که عبادت کسی را که از ولایت خدا و اولیای او بی بهره است مردود دانسته است؛ هر چند نمازگزار آن قدر سجده اش را طولانی کند که رگهای گردنش قطع شود. معلوم می شود اساس توحید یکی شدن محبوب با هدف اصلی انسان است، و باید سایر محبوبهای او وسیله ای برای رسیدن به این محبوب یکتا باشد، آری فرق است بین این معنی و اینکه کسی خدا را به عنوان وسیله ای دوست بدارد تا او را به سعادت که دست بشر به آن نمی رسد برساند و همان طور که سایر اسباب زندگی وسیله اند برای زندگی او، خدا را هم به عنوان وسیله ای مافوق سایر وسایل



کندن از آن و دوباره دل بستن به چیز دیگر تلف کند، از همان آغاز عمر دل به جایی بسته است که در حقیقت وابسته به آن است. امام حسن مجتبی علیه السلام در این باره با تعبیری کنایه مانند می فرماید: خدای تعالی به دنیا سفارش کرده است هر کس را دیدی که دل به تو داد او را به خدمت خود در آور و خسته اش کن، و هر کس را دیدی که دل به من داده او را خادم باش.^۲

۲- فائده دوم توحید واقع نگری است که در بعضی از موارد با عنوان انصاف منطبق می شود؛ زیرا کسی که در زندگی دل به خدای تعالی داده که ذاتی است مستجمع جمیع صفات کمال، زیباییهای دنیا را قطره ای از دریای جمال حق می بیند و آن را در مقایسه با جمال حق جمالی آمیخته با زشتیها مشاهده می کند و به همین جهت بیش از حد به آن ارج نمی نهد و در باب معاشرت‌ها نیز هر انسانی را آن طور که هست می بیند و دوستیش با یک انسان سبب نمی شود که عیب او را نبیند و دشمنیش با انسانی دیگر سبب نمی شود که جمال و کمالات او را نبیند، و این همان انصاف است. من این فایده را از این روایت استفاده کرده ام: «رسول خدا(ص) فرموده اند: خدای تعالی روزی دوبار یا بیشتر به دنیا خطاب می کند: ای دنیا تو پستی، و باید خود را همان طور که هستی به بنده مؤمن نشان دهی و زنهار خود را در برابر او آرایش مکن و زشتی خود را در پشت پرده آرایش پنهان مکن تا گرفتار فتنه ات شود.

۳- فائده سوم که از فائده دوم نشأت می گیرد این است که موحد ارزشهای مادی از قبیل زیبایی صورت و زیبای خانه و فرش و لباس و ماشین و امثال آن را مایه لذت تماشاگران می داند، نه لذت صاحبش؛ به خلاف زیباییهای معنوی که لذتش عاید صاحبش می شود؛ از قبیل علم و تقوا و راستی و پاکی و سخاوت و شجاعت و سایر فضائل نفسانی که لذت آن را صاحب آن می برد نه رهگذران.

۴- فائده چهارم توحید، در خواسته های نفس است. در توضیح این فائده باید مقدماً عرض کنم آدمیزاده هر کاری که انجام می دهد، یکی از پنج سلطانی را که در دلش تخت سلطنت زده اند اطاعت می کند. آن پنج سلطان عبارت اند از:

الف- سلطان عقل که همزبان با خلقت تن آدمی به روی کار آمده است.

ب- سلطان دین، که در واقع یاور و کمک رسان عقل است و از خارج بدن در بدن حکم می راند و شما می توانید این دو را عقل و یا هر دو را شرع بنامید زیرا شرع همان عقل بیرونی است و عقل همان شریعت درونی است.

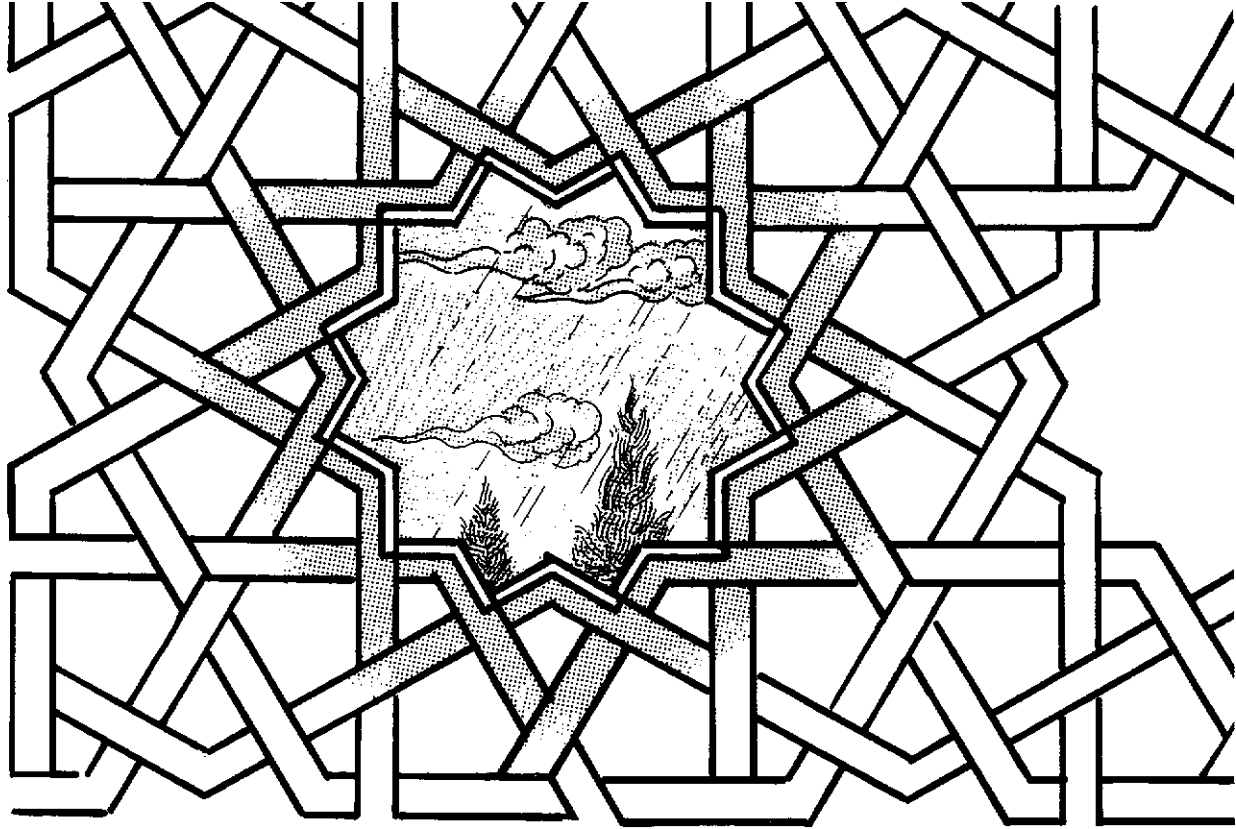
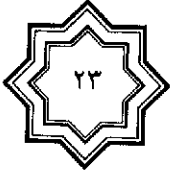
ج- سلطان طبع، که آن نیز از ابتدای خلقت در وجود ما نهاده شده است و دارای دو قوه است: یکی قوه جلب منافع به نام شهوت شکم و شهوت جنسی و دیگری غضب که مسؤول دفع ضرر و حمایت از منافع است.

د- سلطان عادت، که از خارج وجود آدمی به داخل می آید و طبیعت دوم انسان می شود.

ه- سلطان عرف و سنتهای اجتماعی، که گاهی مطابق عقل حکم می راند و گاهی مطابق طبع و گاهی مطابق عادت.

پس از ذکر این مقدمه می پردازیم به بیان فائده چهارم توحید، و آن این است که فرامین طبع و عادت و عرف تحت تدبیر عقل و در صورت ناتوانی عقل تحت اراده شرع در می آید. پس موحد از فرامین طبع و عادت و عرف آنچه را به تصویب عقل و شرع درآمده باشد اطاعت می کند و غیر آن را با کمال سهولت رد می کند.

مثلاً یک انسان موحد عادت یازده ماهه خود را به آسانی ترک می کند و ساعات غذایش را تغییر می دهد و روزه می گیرد و از سنتهای جاریه در عرف، آنچه را مقبول عقل و مرضی خدای تعالی ست عمل می کند و غیر آن را به آسانی رد می کند، ولی یک فرد بیگانه از خدا از این کار عاجز و ناتوان است و



می کنیم دوست می دارد. پدرم مرا دوست می دارد، زیرا غم اجاق کوری او را برطرف کرده ام و او خوشحال است که اجاقش کور نیست و یا امیدوار است در هنگام پیروی و ناتوانی عصبی دستش باشم. فرزندم مرا دوست می دارد چون هزینه زندگی را تأمین می کنم و به همین ترتیب. تنها پروردگار متعال است که مرا برای خودم دوست می دارد، نه برای خودش تا احسان بیشتری به من کند. اگر به کلام مجیدش مراجعه کنیم خواهیم دید که صرف نظر از اینکه همه بندگان را - حتی گنه کاران را - دوست می دارد اشخاصی را به سبب کمالاتی که دارند بیشتر دوست می دارد در جایی می فرماید: «فَأَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» خدا مردم با تقوا را دوست می دارد (آل عمران ۷۶) و من برای خاطر اختصار همه آیات را نقل نمی کنم و تنها اسامی و عناوین محبوبین خدا را نام می برم که عبارت اند از: محسنان (نیکوکاران)، صابران (خوشتن داران)، متوکلان، مقسطین (عدالتگران)، مطهران (کسانی که در پی پاک کردن خویش اند) و در مقابل آیات بسیاری است که تصریح دارد بر اینکه خدای تعالی کفران گران، خائنان، ستمگران، متکبران، فخرفروشان، گنه پیشگان، مفسدان، اسرافگران، تجاوزگران و کافران را دوست نمی دارد.

خلاصه هر دو دسته آیات این است که خداوند بندگان را دوست دارد که آنها نمونه هایی از فضائل و کمالات خود او باشند و مانند خودش از عیبها و زشتیها منزّه باشند؛ چرا این گونه افراد را دوست می دارد؟ برای آنکه در عالم پس از مرگ ایشان را از رحمت بی متهای خود برخوردار کند؛ آن رحمتی که دنیا گنجایش آن را نداشت.

ما می توانیم مطلب را با تعبیری دیگر بیان کنیم و بگوییم محبت های خلقی؛ چه از مادر نسبت به فرزند و چه از فرزند نسبت به مادر و چه از هر کس دیگر نسبت به کسی دیگر، گرایشی است که به مصلحت محبوب در دلها قرار گرفته به

خود را تسلیم عادات و سنت های جاری می کند هر چند خود نیز بر غلط بودن آنها معترف باشد

در اینجا به یاد خاطره دلنشینی افتادم. در اواخر دولت آریامهر که جو تهران - آن هم اطراف تجریش و خیابان پهلوی آن روزگار - جوی ضد دین بود، روزی نزدیک غروب به انتظار کسی در پیاده رو همان خیابان قدم می زدم که دیدم زنی همراه با کودکش که پیدا بود از حمام درآمده اند. بقچه حمام را در پیاده رو باز کرد و سنگی به جای مهر گذاشت و رو به قبله ایستاد و تکبیر گفت، فهمیدم برآورد کرده که اگر بخواهد نماز را در منزل بخواند قضا می شود. این منظره آن قدر جلب توجه کرد که هر عابری را به تماشای او می داشت. این شهامت که کسی برخلاف توقع عرف در پیاده رو خیابان و چنان خیابانی به نماز بایستد از آثار توحید و یکتاپرستی است و افراد بیگانه با خدا هرگز چنین شهامتی ندارند.

موحد حتی عبادتش را برای رسیدن به آثاری که برای عبادت می شماریم به جای نمی آورد و در عبادتش تسلیم حکم عقلش نمی شود. او خود را بنده می داند و کاری به آثار و خواص بندگی ندارد و روزه را برای سلامتی مزاج و حج را برای تقویت اعصاب انجام نمی دهد.

۵- فائده پنجم توحید، دل دادن به کسی است که ارزش ما به اوست ولی دل دادن به غیر خدا دل دادن به کسی و چیزی است که ارزش او به ماست. به عنوان مثال ارزش طلا به وجود انسان است زیرا اگر انسان نبود طلا خرواری به هیچ نمی ارزید. ان شاء الله در یکی از این فصول خواهیم گفت که یکتاپرستی سبب رشد همه فضائل در نفس می شود.

۶- فائده ششم یگانه دوست خود را از خود خوشنود کردن است؛ زیرا ما بغیر از خدای تعالی کسی نداریم که ما را دوست بدارد، هر کس ادعای دوستی ما کند در واقع خودش را دوست می دارد و ما را بدان جهت که خلایق از زندگی او را بر

خلاف محبت به خدای تعالی که به مصلحت محبوب نیست، بلکه به مصلحت محب است؛ برای روشن شدن مطلب محبت حاکم در حیوانات را در نظر می‌گیریم و می‌بینیم بعضی از حیوانات هستند که نر و ماده هر دو فرزند را دوست می‌دارند و در بعضی دیگر تنها مادر است که فرزندش را دوست می‌دارد و نیز بعضی از حیوانات تا زمانی بچه‌شان را دوست دارند که نمی‌تواند خود را اداره کند. معلوم می‌شود خدای تعالی برای بقای نسل کبوتر محبت جوجه را در دل پدر و مادرش قرار داده تا یکی در لانه جوجه را سرپرستی کند و دیگری از بیرون آب و دانه بیاورد؛ ولی در پستانداران محبت فرزند در دل مادر است؛ چون رزق فرزند در پستان اوست.

پدر و مادر انسان نیز اگر همیشه فرزندشان را دوست دارند، برای این است که فرزند همیشه به وجود آن دو نیازمند است؛ همچنان که فرزند آن دو را دوست می‌دارد؛ برای اینکه پدر و مادر همیشه نیازمند به اویند.

۷- فائده هفتم شیرین شدن زندگی و رهایی از بیماریهایی است که از غم و اندوه ناشی می‌گردد. در آیات بسیاری از قرآن کریم می‌خوانیم که این گونه افراد خوفی و اندوهی ندارند (احقاف- ۱۳؛ زمر- ۶۱؛ یونس- ۶۲؛ اعراف- ۳۵؛ مائده- ۶۹؛ آل عمران- ۱۷۰؛ بقره- ۶۲- ۱۱۲- ۲۶۲- ۲۷۴- ۲۷۷) و بیش از بیست مورد دیگر.

توضیح اینکه اگر انواع ناراحتی‌ها را که عیش آدمی را مکدر می‌کند دسته‌بندی کنیم خواهیم دید عامل همه آنها یکی از دو چیز است؛ دلواپسی نسبت به آینده و اندوه از گذشته. انسان موحد که دلش تنها و تنها به سوی خدا گرایش دارد و هر چیز دیگر را بدان جهت دوست می‌دارد که وسیله‌ای است برای رسیدن به خوشنودی خدای تعالی در عین اینکه کار خود و وظیفه خود را به طور کامل انجام می‌دهد و در عین اینکه در امور زندگی عقل خود را بدان جهت که نعمت الهی است و شکرانه‌اش به کار بستن آن است، به کار می‌بندد، در عین حال سرنوشت خود را مولود تلاش خود و طرّاحی‌های عقل خود نمی‌داند؛ بلکه مولود خواست خدای تعالی و تقدیرات او می‌داند. او از سوی دیگر دل به پروردگاری داده که بنده‌اش را دوست می‌دارد و به مصالح بنده‌اش آگاه‌تر از اوست؛ خدایی را دوست دارد که هر چه می‌کند به مقتضای حکمتش می‌کند و عیب و بیهوده کاری در او نیست. نتیجه چنین اعتقادی این است که بعد از به کار بستن آنچه مربوط به خود اوست اگر ناملایمی پیش آید که خودش در آن هیچ دخالتی ندارد آن ناملایم را تقدیر الهی می‌داند و به فال نیک می‌گیرد و یقین دارد که خدای تعالی در این تقدیر مصلحت او را خواسته است؛ هر چند بنده نتواند آن مصلحت را تشخیص بدهد و همین خود سبب می‌شود که فرد با ایمان سربزه‌گریبان فرونبرد و خودخوری نکند و به تقدیر پروردگارش راضی باشد. شاهد این معنا این آیه شریفه است که می‌فرماید:

« ما أصاب من مصیبة فی الارض و فی انفسکم الا فی کتاب من قبل أن نبرءها » هیچ مصیبتی از خارج وجودتان و یا از درون به شما نمی‌رسد مگر آنکه قبل از رسیدنش در کتابی ثبت بوده است (حدید ۲۲).

و لذا دیدیم که بنده صالح خدا مرحوم امام خمینی -رضوان

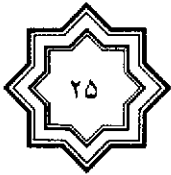
الله تعالی علیه- در هر حادثه ناگواری می‌فرمود: دشمن نمی‌داند که ما در هیچ حالی ضرر نمی‌کنیم و شکست نمی‌خوریم؛ بلکه سرنوشت ما احدی الحسینین است؛ زیرا آنچه به عهده ماست انجام تکلیف است. آری آن کاسبی هم که به دنبال رزق حلال می‌رود منطقتش این است که وظیفه ما اطاعت امر پروردگار است که نفقه واجب التفقه را تأمین کنیم و در انجام دادن این تکالیف کوتاهی نمی‌کنیم، اما اینکه رزق کم باشد یا زیاد به عهده خود ما نیست. یک بیمار مسلمان هم که به دنبال مداوای خویش می‌رود همین منطوق را دارد و معتقد است که خدای تعالی حفظ سلامتی ما را به عهده خود ما نهاده و شدیداً ما را از هر عملی که سبب بیماری است نهی فرموده؛ هر چند آن عمل روزه باشد که عبادت خود اوست، و اما اینکه مراقبت من تمام علت سلامتی من باشد و خدای تعالی هیچ دخالتی نداشته باشد خطاست، و همچنین وقتی بیمار شدم وظیفه‌ام مراجعه به طبیب است و اما اینکه طبیب تمام علت بهبود من باشد خطاست. بلکه او معتقد است در هر سرنوشتی اگر هزار شرط لازم دارد تا آن سرنوشت محقق شود خود ما تنها یک شرطیم؛ نه‌صد و نود و نه شرط دیگر از قدرت ما خارج است و در دست خدای تعالی است. باید دانست که اصولاً اعتقاد به توحید زندگی را شیرین و بی‌دغدغه می‌سازد.

رسول خدا (ص) در حدیثی فرموده‌اند: به راستی کار مؤمن عجیب است؛ زیرا هیچ سرنوشتی برای او تقدیر نمی‌شود مگر آنکه آن را به نفع خود تفسیر می‌کند و سود هم می‌برد.

مؤمن و کافر علاوه بر اختلاف طرز فکر در طرز عمل نیز اختلاف دارند، طرز فکر مؤمن سبب شیرینی زندگی او و شیوه تفکر کافر سبب تلخی آن می‌شود.

به ناگزیر مثالهایی می‌آوریم تا مراد ما آشکارتر شود.

انسانی که روزی چند نوبت می‌گوید: «ایاک نعبد» پروردگارا تنها تو را می‌پرستیم، با در نظر گرفتن اینکه پرستش در اصطلاح دین به معنای دل دادن است، به شهادت اینکه خاندان رسالت دل به دنیا دادگان را «عبیدالدنیا» خوانده‌اند معنای «ایاک نعبد» این می‌شود که پروردگارا من تنها دل به تو داده‌ام و هر محسوب دیگر را هم برای خاطر تو دوست می‌دارم؛ چنین انسانی با همسرش دوستی می‌کند تا خدا خوشنود گردد؛ همچنان که پیامبر گرامی فرمود: «خیرکم خیر لاهله» بهترین شما آن کس است که رفتارش با خانواده‌اش بهتر باشد، و اگر به دنبال پول می‌رود می‌خواهد با کمترین پول هر چه بیشتر رضایت او را جلب کند، و همچنین هر محبوب دیگری را از این جهت که وسیله خوشنودی اوست دوست می‌دارد. معلوم است که چنین کسی وقتی بخواهد همسری بگیرد (به فرموده رسول گرامی اسلام که فرمود: «تخیروا لنتفکم» برای نطفه خود همسری با ایمان و دارای فضائل نفسانی، و فردی ریشه‌دار انتخاب کنید «ولانتکوحوا خضراء الدمن» علف روییده در سرگین را همسر خود نکنید.) در مقام یافتن همسری دیندار و با ایمان برمی‌آید؛ نه همسری که تنها صورتی زیبا داشته باشد ولی در پشت آن صورت دلی آلوده و جانی نهی از فضائل باشد. دعوت دین به این نیست که ما دنیا را رها کنیم؛ بلکه به این است که با روشی خاص از دنیا برخوردار شویم؛ دعوت به این است که هم چشم و گوش



سرانجام حاضر شد یک نوبت طعام خلیفه را بخورد همین که مال حرام از گلویش پایین رفت هم قضاوت را پذیرفت و هم تدریس فرزندان خلیفه را، نوشته اند آشپز دربار به خلیفه گفته بود اگر این مرد دانشمند و تارک دنیا این طعام را بخورد دیگر روی رستگاری را نخواهد دید.

اجازه می‌خواهم قدری بیشتر در اینجا بایستم و عرض کنم فساد مال حرامی که شریک بن عبدالله‌های روزگار کسب می‌کنند منحصر در آلودگی جان آنان و جان عائله ایشان نیست؛ بلکه دامنه‌ای گسترده تر دارد؛ زیرا کسی که دل به دنیا داده به حکم طبیعت دنیا که مانند آب شور انسان را تشنه تر می‌کند و به حکم طبیعت خود انسان که زیاده طلب است، آن چنان چرخ حرصش دور بر می‌دارد که غیر از جمع مال هیچ ارزشی دیگر نمی‌شناسد و به این فکر نمی‌افتد که آخر فرزندان من انسان زاده‌اند و تربیت لازم دارند، در نتیجه هنگام مردن دو چیز از خود باقی می‌گذارد؛ یکی ثروتی شبهه ناک و بی حساب و دوم فرزندان بی‌دین و خودرو. او چشم خود را از این دو می‌بندد و می‌رود و فرزندان چشم خود را باز می‌کنند به ثروتی بادآورده که هیچ زحمتی درباره آن نکشیده‌اند و معلوم است که بادآورده نصیب باد می‌شود؛ یعنی توانگرزادگانی مانند خودشان دورشان را می‌گیرند و با شراب عقلشان را و با قمار مالشان را می‌سوزانند و نه تنها از آن همه ثروت چیزی عاید پدر نمی‌شود، بلکه فرزندان هم خیری از آن نمی‌بینند و دیری نمی‌گذرد که به روز گدایی می‌افتند؛ حتی از زن و فرزند هم خیر نمی‌بینند؛ زیرا چنین فرزندان عیاشی اگر بخواهند زن بگیرند زنانی مانند خود بی‌بندوبار می‌گیرند که در نظرشان برای یک شوهر ایدال تنها و تنها داشتن ثروت ارزش است و بس. وقتی ثروت شوهر با عرق و ورق به باد فنا رفت آن زن هم بنای ناسازگاری می‌گذارد تا در آخر از شوهر مفلس خود جدا شود. و مسؤول همه این محرومیت‌ها همان پدری است که عمرش را در جمع مال به آخر رسانید.



گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

ظاهر از لذائذ مادی برخوردار گردد و هم چشم و گوش دل از لذائذ معنوی؛ یعنی علم و تقوا و احسان به خلق و سایر فضائل اخلاقی بهره مند شود؛ لذائذی که قابل قیاس با لذائذ مادی نیست. و آن روش خاص این است که ما زندگی دنیا را هدف ندانیم؛ بلکه آن را وسیله‌ای برای تأمین زندگی ابدی بدانیم و لذا فرموده‌اند: دنیا کشتزار آخرت است.

ما اگر بخواهیم این حقیقت معقول را با یک واقعیت محسوس مثال بزنیم باید به آن شعر معروف تمثیل بجوییم که خدای تعالی را بلا تشبیه به خورشید و دنیا را به سایه انسان مانند کرده و گفته است:

مثل الرزق الذی تطلبه مثل الظل الذی تمشی معک
انت لاتدرکه متبعاً واذا ولیت عته تبعک

یعنی مثل دنیا و رزق آن مثل سایه اوست که همیشه با توست، تو اگر به دنبال سایه ات بدوی؛ یعنی پشت به خورشید حرکت کنی و سایه پیش رویت قرار بگیرد به سایه خود نمی‌رسی و اگر رو به خورشید بروی و سایه عقب سرت واقع شود، خودش با پای خود دنبال تو می‌آید. شؤون مختلف زندگی نیز چنین است؛ اگر همه را برای خاطر خدا دوست بداری همه به دنبال تو می‌آیند و اگر برای خاطر خود آنها را دوست بداری از تو می‌گریزند.

مال را اگر برای آنکه وسیله بهتر بندگی کردن است دوست بداری، اولاً آن را از راه حرام کسب نخواهی کرد و ثانیاً آن را در راه خدا خرج خواهی نمود و از هر دو طرف سود خواهی برد؛ هم از طرف کسب کردن که فرمودند: کسی که برای کسب لقمه حلال تلاش کند پاداش کسی را دارد که در راه خدا به خون خود درغلتد، و هم از طرف خرج کردنش که فرمودند: آن مال با تو چند کلمه حرف می‌زند؛ اول اینکه می‌گوید: من فانی بودم برای خودت بقا بخشیدی، دوم اینکه تا کنون تو مرا حفظ می‌کردی، از این به بعد من تو را حفظ خواهم کرد، سوم اینکه تا کنون دشمنت بودم از این به بعد دوست تو شدم. چهارم اینکه من از همه دنیا اندکی بیش نبودم و اینک خدای تعالی مرا برای آخرت کشت و درو می‌کند و روزی که به من برسی خواهی دید از یک کوه بلند بزرگ تر شده‌ام.

اما کسی که زندگی را دوست می‌دارد اگر هم دم از خدا و خداپرستی بزند خدا را برای زندگی می‌خواهد و خدا را برای روز مبادا ذخیره کرده تا اگر اسباب ظاهری از کار افتاد و مثلاً بیماریش صعب‌العلاج شد به خدا متوسل شود، چنین کسی باکی ندارد از اینکه مال را از راه حلال یا حرام به دست آورد. و رسول خدا(ص) وعده فرموده‌اند که هرکس از راه حرام مالی به دست آورد اولین چوبی که خدای تعالی به او می‌زند این است که آن پول را در راه حرام خرج کند «من کسب مالاً من مهاوش وضعه فی نهابر» در نتیجه از دو طرف زیان می‌بیند؛ هم از راه کسب مال و هم از راه خرج کردنش و هم از راه خوردن آن مال؛ زیرا مال حرام برای جان آدمی سم قاتل است. چنین کسی دیگر اشتباهی عبادت و خدمت به خلق برایش نمی‌ماند.

در تاریخ آمده است که شریک بن عبدالله، مردی دانشمند و با تقوا بود. دستگاه خلافت بنی عباس خواست از وجهه او استفاده کند، از او خواستند قاضی القضاة شود قبول نکرد، خواستند فرزندان خلیفه را درس بگویند باز هم قبول نکرد،